

آقای "صبحی" رادیو آوای آشنا هم از کنار ما رفت

اولین بار که اکبر را دیدم تابستان 1996 در برلین بود. بی سیم بدست داشت و اتوبوس ها و ماشین هایی که اعضای کنگره را آورده بودند منظم می کرد تا که رسیدن آنهمه آدم به محل کنگره آنهم در زمان قتل های زنجیره ای آسانتر صورت گیرد.

بعدها توانستم از نزدیک بشناسمش. نه تنها در جریان بحث های سیاسی بسیار پر شور درون سازمانی که در کار اجتماعی و زندگی خصوصی هم. در سیاست سری پر شور داشت و آسان نبود تا از بیان نظراتش بازش داری. حاضر بود با اعضای سازمان یا با هر فرد سیاسی دیگر ساعت ها بحث کند تا مطلبی را روشن کند. اگر میدید برخورد سیاسی دیگر فایده ای ندارد معمولا از واژه "ترشی تره" استفاده می کرد و بعد از آن آدم و موضوع می گذشت. اما هیچگاه رابطه اجتماعی و فردی خود را با افراد بر سر اختلاف سیاسی تخریب نمی کرد. مگر آنکه مخاطب سیاسی وی این شیوه را برمیگزید. فقط "سیاسی راه کارگری" نبود. فعال پناهندگی بود. کار اجتماعی می کرد و فعالیت شدید حرفه ای داشت. لحظه ای آرام و قرار نداشت. همیشه در تب و تاب و تلاش بود و فقط چند ساعت خواب. برابم باور کردنی نبود که چگونه اکبر می تواند پس از ساعت ها کار مداوم تنها پس از چند ساعت تجدید قوا کند.

برقراری ارتباط با افراد بیرون از جمع سیاسی راه کارگر برایش بسیار آسان بود. برای اینکه دوستی در حوزه زندگی خصوصی برگزیند هم سازمانی بودن یا "هم خط بودن" معیارش نبود. "ترشی تره" که نبود و اهل کار بودی می توانستی از یک سو با اکبر نزدیک شوی و کار کنی. وقتی خسته می شد و میدید دیگران کاری را که او معتقد به انجام آن است را انجام نمی دهند خودش راسا آن کار را انجام میداد. از آن کادرهای سازمانی نبود که "سواره نظام" باشد و فرمان دهد، نه، خود راسا کارها را انجام میداد.

شاید همین خصوصیت او بود که او را برآن داشت تا در سال 2001 یک تنه و بدون حمایت مالی، نظری و یا کمک انسانی سازمان "رادیو آوای آشنا" را راه بیندازد. خود با اسم مستعار "صبحی" مصاحبه ها را انجام میداد. اصلاح میکرد و در پی ایجاد امکانات بود. بخش بزرگی از ایرانیان در خارج و داخل ایران در کمال تعجب شاهد تولد رادیویی موج کوتاه و اینترنتی بودند که حتی خبرنگارهایی هم در تهران داشت. البته خبرنگارانی که هیچگاه اسم خود را اعلام نمی کردند اما حاضر بودند این وظیفه خطیر را انجام دهند. اکبر که تحت نام آقای "صبحی" فعالیت رادیویی می کرد توانست با بسیاری از تشکلات سیاسی- کارگری - دانشجویی و ... تماس مستقیم بگیرد و عملا آنها را مسئول بخش های گوناگون رادیو کند بدون آنکه گاه نامی از آنها برده شود. بخش هایی از برنامه های رادیو در تهران تهیه و تنظیم می شدند و من در عرض 4 سال از نزدیک شاهد تمامی این تلاشها بودم. تلاشی که در هیچ کجا حتی در سازمان راه کارگر به عنوان کار سازمانی اکبر ثبت نگردیدند چرا که این کار "سازمانی" اکبر نبود. اکبر بود و دریای توده ها. آنجا دیگر بندهای سازمانی و نظر اقلیت و اکثریت نبودند. خودش بود و خودش و باید بودی و می دیدی که چگونه از پس این همه مشکلات فنی، مالی، برنامه ای و ... برمی آید.

چند ساعتی آقای "صبحی" بود و در رادیو آوای آشنا با افرادی در ایران مصاحبه می کرد و ... بعد در جمع پناهندگان و انجمن های برلین بود و بعد در جلسات سیاسی داخلی راه کارگر و بعد هم تازه حرفه خصوصی که از آن امرار معاش می کرد.

اکبر کادر راه کارگر بود اما فعالیت هایش به امکانات مالی و فنی راه کارگر وابسته نبودند. خودش موتور حرکت و عمل بود. اکبر نیازی به حزب نداشت. خودش یک حزب بود. هم سازمانگر و هم مجری.

متأسفانه به علت مسائل امنیتی نمی توانم در رابطه با کار اکبر در رابطه با ایران بیشتر بنویسم. امید که در فردای سرنگونی نظام اسلامی بتوانم آنچه در رابطه با این تماس ها و کارهای اکبر میدانم را منتشر کنم.

اکبر از میان ما رفت اما یادش همیشه در دل های ماست.